

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند در جواب مرحوم شیخ مطلبی دارند که به طور اجمال عرض شد. مطلب مرحوم شیخ این بود که اگر این قاعده لاضرر مطرد باشد لازمه اش تخصیص اکثر است زیرا اگر نگوییم همه ابواب فقهی مشمول ضرر هستند نسبت به مکلف، حداقل می توانیم مدعی شویم که بر بسیاری از احکام فقهی ضرر مترتب است، مانند حج. خب حج یک حکم ضرری است، انسان پول خرج بکند، زحمت به خودش بدهد، حالا خصوصاً در آن زمان که دزد و قافله و سرگردنه و امثال ذلک. زکات حکم ضرری است، خمس حکم ضرری است، جهاد که قطعاً ضرر است چون در جهاد که حلوا خیر نمی کنند تیر است و تفنگ و موشک. ابواب ضمان، اینها همه اش احکام ضرری هستند، دیات ضرر است، قصاص ضرر است و صوم ضرر است. این لازمه اش تخصیص اکثر است یعنی اگر این قاعده مطرد باشد به این معنا است که اکثر این ابواب از تحت این قاعده باید بیرون بیایند به جهت اینکه ما ملزم به اتیان به این احکام هستیم. پس بنابر این مشمول این قاعده نخواهند بود مگر اینکه ما این طور بگوییم که ما در مقام اجمال، یک عام مجموعی که یک عنوان واحد است داریم که گرچه آنچه که در تحت آن عنوان واحد است اکثر افراد واجد ضرر است الا این که او به یک عنوان از این قاعده خارج می شود. روی این حساب دیگر تخصیص اکثر لازم نمی آید.

تخصیص اکثر آنجایی است که عناوین متعدده باشد، اما اگر عنوان، عنوان واحد باشد، نه. مثلاً اگر بگوید اکرم العلماء و بعد بگوید لا تکرّم النحویین، خب آنچه که در تحت علماء هست فرض کنید که عالم نحوی است، عالم فقیه است، عالم حکیم است. اما نحویین را اگر خارج بکنیم چون عنوان واحد است ولو اینکه هشتاد درصد از افراد علماء خارج بشوند، این استهجانی ندارد.

مرحوم آخوند در اینجا یک بیانی دارند و بیانشان بسیار متین و موجه است. ایشان تقسیم می کنند عام را به عام شمولی انواعی و شمولی افرادی. می فرمایند که یک وقتی عام خطاب به افراد دارد مثل فرض کنید که قُتِلَ مِنْ فِی الْعَسْكَرِ. در اینجا قتل رفته روی فرد فرد افراد عسکر، کاری ندارد به اینکه این فرد فرد آیا داخل در قبیله بنی تمیم هستند یا داخل در قبیله عدی هستند یا داخل در قبیله بنی کنانه هستند، به این کاری ندارد.

این عنوان قتل رفته روی فرد و منظورش فرد است حالا این فرد می خواهد مال هر قبیله ای باشد من کار ندارم. و عسکر یک عسکری است که افراد را همه را در بر می گیرد نه نوع قبائل را، به نوع قبائل مربوط نیست. عسکر یک مجموعه ای است که آن مجموعه با فرد کار دارد یعنی هر کسی دارای یک متر و هفتاد سانت، شصت سانت قد باشد و زور هم داشته باشد و تا حدودی هم اطلاع داشته باشد این داخل در این مجموعه هست. نه به رنگش کار دارد و نه به خصوصیات دیگر از علم و اینها کار دارد. پس بنابراین به مقتضای حکم و موضوع و تناسب بین این دو، عام ما، در اینجا شمولش، شمول افرادی است و نظر روی افراد خارج رفته برای حمل این عنوان بر آن موضوع.

در اینجا اگر مخصّصی بیاید و افراد را از تحت این عام خارج کند. من باب مثال شما بگویند قَتْلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ أَلَا زَيْدٌ وَعَمْرٌ وَبَكْرٌ وَخَالِدٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ. یک عسکری که هزار نفر است شما هشتصد نفرش را به اسم خارج کنید، خوب این مستهجن است. چرا؟ چون آن لفظی که وضع شده است برای غیر عموم، شما آن را در عموم شمولی افرادی وضع کردید و این خلاف عرف و محاورات عرفیه است. لفظ کُلُّ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ، این برای تمام هزار نفر است. شما این را استعمال کردید در دویست نفر. ولی یک وقتی عام ما، شمولش شمول انواعی است نه افرادی. یعنی آن قضیه ای که در آن، حکمی مترتب بر موضوع است، انواع آن موضوع، مشمول این حکم هستند. ما با نوع طرف هستیم نه با فرد و حکم ما روی نوع رفته نه روی فرد. البته اگر بخواهد این در خارج تحقق پیدا بکند باید در ضمن فرد تحقق پیدا بکند. ولی متکلم در مقام انشاء و در مقام تصور موضوع، اصلاً فرد را لحاظ نکرده.

می گوید اکرم العلماء، اکرام را نبرده روی زید و عمر و بکر، روی عنوان عالم برده و در نظر این متکلم عنوان عالم است که باید مشمول اکرام بشود نه زید و عمر و بکری که عالم هستند، نه، خود عنوان عالم. عالم هم دارای اصناف و انواعی است. عالم نحوی است، عالم فقیه است، عالم حکیم و فیلسوف است. علمای دیگری هستند. عالم تفسیر است، مفسر قرآن است. به لحاظ این عنوان تفسیری و عنوان فقه و عنوان نحو و عنوان حکمت، به این لحاظ این حکم اکرام مترتب شده بر اینها. یعنی مولا در مقام تعلیق حکم به وصف که اشعار به علیّت دارد می خواهد بگوید اینکه من گفتم شما علماء را باید اکرام بکنید به لحاظ نحو است نه به لحاظ آن خصوصیت فردیه. به لحاظ فقه است نه به لحاظ آن زیدی که الان فقیه است. و هَلُمَّ جراً.

وقتی که نفس آن عنوان، مورد خطاب مولا واقع شد پس بنابراین می توانیم بگوییم که این عام در مقام انشاء منقسم می شود به اقسام عنوانی نه افرادی، فقه و نحو و تفسیر و حکمت و اخلاق و امثال ذلک. بناءً علی هذا اگر مولا بیاید نحویین را خارج بکند، یک فرد از افراد عام از تحت این عام خارج شده، نه دیگر تخصیص اکثر لازم می آید. بر فرض که نحویین هشتاد درصد علمای موجود را هم تشکیل بدهند باز تخصیص اکثر لازم

نیامده چون اصلاً مولا با افراد خارج کاری ندارد. مولا که می گوید اکرم العلماء، می گوید اکرام بکن این عناوین را، منتهی چون این عناوین در ضمن فرد در خارج تحقق پیدا می کند یک ارتباطی هم با خارج طبعاً پیدا می کند خواهی نخواهی و قهری، ولی منظور مولا نفس عنوان است. اصلاً به فرد کاری ندارد حالا چه افرادی...، فرض کنید که اصلاً هیچ فردی هم در خارج نیست، اصلاً در روی کره زمین فردی نیست و مولا اولاً بلا اول به بنده اش می گوید، به آن غلامش می گوید اکرم العلماء. یعنی اگر عالمی درست شد تو باید اکرام بکنی ولو اینکه الان یک فردی هم در خارج نیست، خوب نباشد. می خواهد بگوید این عنوان، مستحق اکرام است، این عنوان، قابلیت برای اکرام را دارد نه فرد. ما به فرد اصلاً کاری نداریم. پس در اینجا خطاب مولا طرفش فرد نیست، طرفش عنوان است. دیگر اینجا استهجان لازم نمی آید چون این عام منقسم و متشعب می شود به شعبی و به انقساماتی. فرض کنید که پنج صنف، پنج نوع، یکی از آنها را شما خارج کردید حالا بر فرض این هم از نظر وجود خارجی بیشتر از بقیه است، خوب باشد، استهجانی نمی شود.

بیان مرحوم آخوند این است که شما که می گوید این قاعده تخصیص اکثر است و همه اینها داخل در تحت یک عنوان هستند لذا استهجانی هم لازم نمی آید، این غلط است. چرا غلط است؟ به جهت اینکه الان شما عناوین متعدده ای را در اینجا دارید. عنوان حج یک عنوان است، زکات یک عنوان است، عنوان فلان یک عنوان است، عناوین متعدده است و این عناوین متعدده موجب استهجان می شود. شما اکثریت اینها را دارید خارج می کنید، البته حالا بماند که قاعده لاضرر اصلاً به عناوین کاری ندارد، اصلاً مطلب به آن مربوط نیست. پس بنابراین اینکه مرحوم شیخ می فرمودند چون دارای عنوان واحد است پس تخصیص اکثر لازم نمی آید، این غلط است. ما می بینیم اگر منظور از عام، شمول افرادی باشد این عنوان واحد هم اگر دارای افراد کثیر باشند موجب استهجان می شود. اگر منظور از عام، شمول انواعی و اصنافی باشد در این صورت خروج عنوان واحد موجب استهجان نمی شود، ما قبول داریم. این مطلب مرحوم آخوند که بسیار مطلب وجیه و صحیح و متینی است.

علاوه بر این، شما این عناوینی را که الان دارید از تحت این عام خارج می کنید، عنوان حج و فلان و این حرفها، خوب جامع بین همه اینها چیست که شما می گوید جناب شیخ تمام اینها به نحو اجمال داخل در تحت...؟ آن عنوان چیست؟ به ما بگویید. ما نمی دانستیم تا به حال که حج و زکات و جهاد، همه اینها در تحت یک عنوان هستند. کدام در تحت یک عنوان هستند؟ اگر همه اینها را می گوید که داخل در تحت یک حکم شرعی هستند که خیلی زحمت کشیدید که فرض کنید که خوب ما همه اینها بله! حکم جهاد و فلان این حرفها داخل در تحت...

یک نفری هست در مشهد، آدم بذله گویی هست، یک دفعه خدمت مرحوم آقا بودیم صحبتی شد، گفت

آقا من یک قانونی دارم که اگر این قانون را رعایت نکنم هیچ وقت هنگام میوه خریدن کلاه سرم نمی رود. از کجا بفهمیم این میوه مثلاً رسیده و به حد مطلوبش رسیده است؟ مثلاً انار نه باید شیرین باشد و نه ترش، هندوانه...، چطوری بفهمیم؟ با اینکه همه میوه ها را تحت یک قانون آوردند. لیمو ترش و سیب و خیار و...، خب این خیلی مشکل است. ما مانده بودیم که این چه چیزی می خواهد بگوید! گفت آقا از هر کدامش یک مقداری می خوریم! پدر شوهر عمه مان که فوت کرده او هم بود، خیلی این دو تا با هم رفیق بودند، گفت قربان نه نه ام یا عمه ام بروی با این قانون آوردنت!

ایشان تعریف می کرد می گفت یک شخصی بود خوب تعبیر خواب می کرد. یک دفعه حاج آقا حسین قمی خواب دید که یک ساعت خریده و گذاشته در جیبش و دارد راه می رود. رفت خوابش را برای او تعریف کرد. آن فرد به ایشان گفت خدا به تو یک پسر می دهد و...، گفت از کجا فهمیدی پسر است؟ گفت از آن عقربه هایش فهمیدم! اتفاقاً همین طور هم شده بود. مُعَبَّرها بعضی اوقات...

در هر صورت مرحوم شیخ! ما در اینجا نفهمیدیم که اینکه ایشان می فرمایند این احکام ضرری همه داخل هستند در تحت یک عنوان واحد و یک عنوان واحد جامع اینها هست لذا تخصیص اکثر لازم نمی آید، آن عنوان واحد چه چیز هست ما این را نمی دانیم. این مطلب ایشان.

علاوه بر این، این است که این قاعده اصلاً در مقام شمول انواعی نمی تواند باشد بلکه در مقام شمول افرادی است. وقتی که رسول الله (صلی الله علیه و اله و سلم) می فرماید لاضرر و لاضرار، این نیست که احکام عنوانی و کلی در شرع، این بواسطه ضرر برداشته می شود. منظور احکام فردی است یعنی آن حکم جزئی. احکام جزئی اگر ضرری باشند برداشته می شود. وضوی ضرری، صوم ضرری، نه اینکه به نحو کلی صوم برداشته می شود، وضو برداشته می شود، حج برداشته می شود، فلان...، نظر این قاعده بر حسب تناسب حکم و موضوع، روی کل حکم مشخص خارجی ضرری، این فهو یرتفعُ بایجابہ الضرر، به واسطه ضرر، این برداشته می شود. پس بنابراین اصلاً این عام ما در اینجا، عام افرادی است نه عام انواعی. و در عام افرادی اگر یک نوع هم برداشته شود که آن موجب تخصیص اکثر باشد باز استهجان است و موجب استهجان می شود. این کلام و بیان مرحوم آخوند.

و اما مرحوم نائینی در اینجا یک بیانی دارند، ایشان در همه قضایا دوباره مسئله را می برند در قضایای حقیقیه و قضایای خارجی. بیان ایشان این است که در قضایای خارجی که حکم رفته روی افراد خارجی موجود بالفعل بنا بر اصطلاح ایشان، اگر یک نوع حتی استثناء بشود که آن نوع افراد کثیری را شامل است که با آن استثناء، افراد قلیلی در تحت آن عام باقی می مانند، این در این صورت تخصیص اکثر و استهجان است، مثل قتل من فی العسکر در حالتی که شما بنی کنانه را خارج کنید که بنی کنانه نود درصد این عسکر را شامل است.

خب این تخصیص اکثر لازم می آید و مستهجن است. اما اگر قضیه ما حقیقه بود یعنی حکم رفته روی نفس موضوع نه به شرط وجوده خارجی، مثل اینکه بگویم الخمر حرام، حرمت خمر نرفته روی خمر موجود بالفعل خارج بلکه خمرهایی که الان هستند و خمرهایی هم که بعداً خواهند آمد. یا فرض کنید که الصلاة واجبه. هم صلاة بالفعل که وقتش می آید و هم صلاتی که ده سال دیگر، بیست سال دیگر وقتش می آید. حکم رفته روی موضوعات خارجی، حکم رفته روی مکلف. مکلفینی که فعلاً هستند، صلاة برای آنها واجب است و هم مکلفینی که بیست سال دیگر می آیند، صد سال دیگر می آیند، باز صلاة بر آنها واجب است.

و به طور کلی قضایایی که تعلیق حکم بر موضوع آنها، توقفی بر وجود خارجی بالفعل موضوع ندارد، این قضایا را ایشان قضایای حقیقه می نامند. در اینجا اگر یک نوع را شما بیاید خارج کنید و تخصیص بزنید، این موجب استهجان نخواهد بود. به جهت اینکه خب افراد موجود بالفعل که مدّ نظر نیستند، افرادی هستند که در خارج نیستند و بعداً می آیند. و آن استهجان عرفی مترتب است بر قضایای خارجی نه بر قضایایی که بعداً می آید چون آن را که بعداً می آید، از نظر کثرت، می آید جبران این استهجان خروج اکثر از تحت عام را می کند.

جوابی که آن روز خدمتتان عرض کردم این است که در مقام انشاء این استهجان برای مولا پیدا می شود که چطور مولا در مقام انشاء بیاید ولو به عنوان قضیه حقیقه، تمام خمرها را در نظر بگیرد چه خمرهای موجود بالفعل و چه خمرهایی که در آینده وجود پیدا می کند، بعد اکثر آنها را خارج کند! خب از اول نگوید.

سؤال: ...؟

جواب: چرا دیگر

سؤال: چون در مقام انشاء تمام افراد را تصور کرده و در خارج یک مقطع از زمان را افراش را برداشته؟  
جواب: نه، وقتی قضیه یک قضیه حقیقی است دیگر زمان مطرح نیست.

سؤال: همان را می خواهم عرض کنم. فرقی در همان جا است که می خواهد بگوید ما یک قضیه حقیقه را بگیریم و افراد موجود بالفعل را خارج کنیم، افراد مقدرة الوجود می آید این ترمیم می کند؟

جواب: نه، اگر بیاید یک نوع را خارج بکند، یک وقتی...، کلام نائینی در این است که قضیه ما یک قضیه ای است که ناظر به افراد خارجی است و بعد یک نوع را اگر تخصیص بزنیم چون این موجود خارجی بالفعل موجب خروج اکثریت می شود در اینجا استهجان لازم می آید. این می شود قضیه خارجی. شما خلط کردید بین قضیه حقیقه و خارجی. ولی اگر نه، فرض کنید که مولا بیاید بگوید که الخمر حرام، الخمر حرام آیا ناظر به افراد موجود بالفعل است یا آنکه بعداً ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال آینده هم پیدا می شود، آنها هم مشمول این قاعده هستند؟ این می شود قضیه حقیقه.

حالا اگر بیاید بگوید الخمر حرام بعد بیاید الان برای شما بگوید که من استثناء می کنم فرض کنید که من باب مثال یک نوع از خمر را، شما بهتر می دانید! حالا فرض کنید که شرابش را، یا فرض کنید کنیاکش را، ویسکی اش را، یکی اش را که خلاصه اکثریت افراد خارج است. یعنی اگر هم بعداً در خارج بخواهد تحقق پیدا بکند، باز آن جنبه اکثریت دارد نه اکثریت فعلی، اکثریت موّبد، این است. منظور نائینی این است. این اگر باشد استهجان لازم می آید، ما می گوئیم خب این هم استهجان دارد. خب وقتی که شما که مولا هستید صد فرد از این خمر در نظرتان می آید و حکم را روی آن صد فرد به عنوان قضیه حقیقه می برید. قضیه حقیقه بر مبنای نائینی نه این قضیه ای که ...، یعنی افرادی که موجود بالفعل هستند و مقدره الوجود هستند اما وجود آنها مدّ نظر است نه صرف ماهیت آنها، ماهیت مورد نظر نیست بلکه وجود آنها، احکام شرعی اصلاً احکام حقیقه نیستند در واقع، بخاطر اینکه حکم رفته روی وجود، چه وجود بالفعل چه وجود مقدره الوجود. اما هیچ وقت حکم نرفته روی ماهیت من حیث هی هی. مانند فرض کنید که المثلث لواضلاع الثلثه، چه در خارج وجود داشته باشد چه در خارج وجود نداشته باشد، نه، چون حکم فقهی با فعل مکلف سر و کار دارد و مکلف، مکلف خارجی باید باشد و فعل مکلف یک امر بالفعل و موجود خارجی است پس بنابراین احکام خارجی نمی تواند به عنوان قضیه حقیقه فلسفیه مطرح باشد، به عنوان قضیه خارجی فلسفیه مطرح است، حالا مرحوم نائینی این را حقیقه می گیرند، حالا ما به این کاری نداریم که درست است یا نه، ولی شمایی که در اینجا می گوئید مولا ده نوع از خمر را در نظر گرفته و حکم را برده روی مفروض الوجود و مقدره الوجود، لذا می گوئید این قضیه، قضیه حقیقه است. نمی شود مولا در عالم اعتبار یک نوع از این خمر را خارج بکند که این یک نوع از این خمر، اکثریت این افراد را در بر می گیرد. مثل این که مولا می گوید هر تک تک افراد خمر، تک تک بالموجود، حرام است برای من مگر این نوع که این نوع نود درصد آنهايي که فعلاً است و آنهايي که بعداً به وجود می آید، این اشکال دارد اَلَا اَنْ يُقَالَ اينکه منظور محقق نائینی در این است که در این قضایای حقیقه، حکم روی انواع رفته است نه روی افراد. یعنی منظور مولا فرد خارجی این خمر نیست، نوع آن است. مولا می گوید نوع خمر در نظر من حرام است، من روی فرد کار ندارم. اگر این طور باشد که ما تنازل کنیم و قبول بکنیم که قضایای شرعیه بر اساس قضایای خارجیّه ما است منتهی قضایای خارجیّه انواعی نه افرادی. اگر این طور باشد که منظور محقق نائینی، انواع، مورد نظر شارع است نه افراد خارجی و مقدره الوجود، در این صورت آن بیان مرحوم آخوند که می فرمایند اگر مولا انواع را در نظر داشته باشد و تعلیق حکم را بر انواع موضوع لحاظ کرده باشد نه بر افراد، می تواند در اینجا وجهی داشته باشد و در اینجا اشکالی به ایشان وارد نمی شود و لکن اَنَا لَنَا و اَنَا لَهُ باثبات ذلک چون احکام در قضایای شرعیه روی افراد رفته و هیچ وقت روی عنوان نرفته، و عنوان هم صرفاً عنوان مشیر است ولی منظور شارع تک تک افراد خارجی هست. این کلام مرحوم نائینی و

بعضی از اعلام آمدند از این قضیه (تخصیص اکثر) جوابی دادند. مرحوم بجنوردی جوابی داده. جوابی که ایشان داده این است که این قاعده اصلاً ناظر است در مقام انشاء به احکام اولیه ای که به اطلاقش، آن قابلیت برای ضرر و عدم ضرر را دارد. اطلاق خود حکم و یا عموم خود حکم. یعنی من باب مثال، وضو، وضو به اطلاق خودش هم شامل وضوی غیر ضرری می شود و هم وضوی ضرری. صوم شامل صوم ضرری و غیر ضرری می شود و هلم جرا بقیه احکام دیگر. در اینجا این قاعده ناظر به آن طرف ضرری بودن این احکام اولیه است. می گوید آن احکام اولیه مخصّص است و محدّد است و محکوم است از باب حکومت به آن مواردی که ضرر را شامل نمی شود اما اگر آن موارد ضرر را شامل شد در تحت این قاعده، آن حکم اولیه مطرود و مرتفع است. اما نسبت به احکامی که فی حد نفسه فقط یک جنبه بیشتر ندارند، بیچاره آن احکام، فقط ضرر محض هستند مثل حج، زکات، خمس، دیات و قصاص و ضمانات و امثال ذلک که فقط اینها ضرری محض هستند، اینها اصلاً تخصصاً از تحت این قاعده خارج هستند چون دارای دو فرد نیستند تا این که این قاعده بیاید یک فرد را خارج بکند و...، کدام حج را می خواهد خارج بکند؟ حج غیر ضرری اصلاً ما نداریم. خمس غیر ضرری اصلاً نداریم. همه اش که اینها ضرر اندر ضرر است و تمام اینها...، این کلام، بیان ایشان است.

مطلبی که در اینجا به نظر می رسد این است که اولاً این قاعده لاضرر، این در مقام امتنان بر عباد است. معنا ندارد شارع بگوید که من در این قسمت از احکام بر عباد منت می گذارم اما در این قسمت از احکام که ضرر خالص است منتّم را بر می دارم! این اصلاً منافات دارد. به تناسب حکم و موضوع این معنا ندارد که بگوییم این قاعده مال آن احکامی است که فلان و این چیزهاست و اینها. این یکی.

دوم اینکه این قاعده لاضرر به مقتضای حکم موضوع اصلاً ضرر را بر می دارد. یعنی می گوید ما اصلاً در اسلام حکم ضرری نداریم. هر چه احکام در اسلام داریم اینها خیر محض است، منفعت محض است، تسهیل بر عباد است. یعنی در واقع این قاعده لاضرر حکم دلیل لّبی و دلیل عقلی را پیدا می کند که دلیل عقلی قابل تخصیص نیست. و با بیان خودش اصلاً رفع آن ضرر را می کند در هر حکمی. چطور ممکن است فرض کنید که شارع در اینجا تصور ضرر را بکند در عین حال بگوید نیست.

سوم اینکه شما اول به چه بیانی می آید فرض کنید که می گوئید خروج تخصصی؟ شما دارید بر گرده دلیل، دلیل می گذارید؟ توجیه می گذارید؟ مگر قاعده لاضرر لو خلی و طبعه، من باب مثال اگر حج حکم ضرری بود، اگر خمس و زکات حکم ضرری بود و شارع ما را در اتیان و عدم اتیان آنها مختار می گذاشت، با فرض بر اینکه عرف بر این حج، حکم ضرری می کند، اگر ما قاعده لاضرر داشتیم حکم به رفع

آن احکام نمی کردیم؟ لو خلی و طبعه. اگر ما در اینجا قاعده لاضرر را داشتیم و شارع می گفت اگر حج برای شما ضرری بود من بر می دارم و فرض ما بر این است که اصلاً حج غیر ضرری نداریم. خب ما با این قاعده باید برداریم. اگر شارع می گفت اگر خمس برای شما ضرری بود با این قاعده بردار، فرض بر این است که خمس غیر ضرری اصلاً نداریم، خب با این قاعده باید برداریم. خب دیگر حکمی باقی نمی ماند. یعنی منظور من این است که قاعده لاضرر کجای قاعده خوابیده است که ناظر بر احکام اطلاقیه است؟ قاعده لاضرر عام است. شما اول فرض می کنید ثبوت احکام ضرری را در شرع، تصورش را می کنید و می گوید حالا که ما یک چنین احکامی را داریم پس این قاعده را بیندازیم در یک وادی دیگر. شما نمی توانید بر گردن این قاعده یک همچین توجیه و معنایی را بگذارید. خود قاعده لاضرر و لاضرار با آن لانی جنسش، با آن نکره اش، با آن فلان و بهمان، با تمام اینها، این قاعده ناظر به تمام احکام ضرری است. چطور شما این قاعده را می آید مخصّصش می کنید به آن احکامی که چیز است؟ خب نمی توانید شما بر گردن دلیل، این حمل را بگذارید. شما اول آمدید این احکام حج و اینها را مفروض کردید، در ذهن خودتان، ثابت تصور کردید. اینها را، قابل اجرا و ملزم می دانید و بعد می گوید حالا...، پس شما دارید قاعده را تخصیص می زنید نه آن احکام را، یعنی قضیه عکس می شود در اینجا و این هم خلاف است.

مطلبی که در اینجا به نظر می رسد و رفع اینها را می کند و سهل می کند این است که اصلاً این احکام ضرری نیستند تا اینکه بیاید این قاعده تخصصاً خارج بشود یا تخصیصاً خارج بشود. این احکام، همه احکام نفعیه هستند همان طوری که عرض شد. پس بنابراین خیلی مسئله سهل و آسان می شود. این هم مطلب و بیان مرحوم نائینی و آخوند و عرض حقیر در بدو اینجا...

اللهم صل علی محمد و آل محمد